

## در رابطه به شعرهدیه "دسته خار" مرحوم فرامرز تیمار

نوشته: مذهب شاه ظهوری

۳۰ جون ۲۰۲۱، ترانتو- کانادا

همدیارم، محترم نوروز علی ثابتی شاعر و نویسنده شغنان بدخشان! بامعذرت اینکه به نسبت کسالت جسمانی که داشتم، درمورد شریک نمودن و همگانی کردن پارچه شعرهدیه "دسته خار" مرحوم فرامرز تیمار، شاعر شیرین کلام بامیان درصفحه دنیای مجازی، نتوانستم به وقت و زمان از شما سپاسگذاری نمایم و اینکه که مزاج و طبع ام بهبودیافته از شما تشکری میکنم که پارچه شعر فوق را بعد از گذشت چندسال از طریق صفحه مجازی با دوستان درفیسبوک و دیگر ادب دوستانم به اشتراک گذاشته برایم گسیل داشتید.

وصول این پارچه شعر هرچند خاطرات دیرین مرا با دوست و ارسته ام تیمار این شاعر شهیر و جاویدان یاد تازه نمود ولی باخواندن این نوشته تان از مرگ نا به هنگام این شاعر و شخصیت نیک نام و روشنگر و پرافتخار معارف و ولایت بامیان و منطقه شیبرآگاه و با اندوه بی پایان از این خبر ناگوار متأثر و متألم گردیدم.

به این ملحوظ قبل از آنکه درارتباط و دوستی ام با این خردمند و شاعرشناخته شده ولایت بامیان اندکی روشنی ببندازم، از بارگاه ایزد بی نیاز استدعا دارم که جای آن مرد و ارسته از جفا و بی مهری های دنیای ناپایدار فردوس برین و نام آن جاویدان باشد.

باتشکری مجدد از محترم ثابتی صاحب و آن عده دوستانی که درپایان پارچه شعر "دسته خار" کامنت و حسن نظر ابراز داشته اند سپاس گذاری و لازم میدانم.

درمورد آشنایی و ارتباط دوستانه و فرهنگی ما دونفر مهاجر درشهر کراچی پاکستان اندکی روشنی ببندازم و مطمئنم که باعث خستگی و ضیاع وقت ادب دوستان عزیز و پرمهر خواهد گردید.

سال های ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ خورشیدی که در اثر هجوم وحشیانه طالبان و کشتار و وحشت آنها بر سمت شمال، مخصوصاً در ولایت بلخ و بغلان الی مناطق کیان، ولایت کندز و ولسوالی خان آباد توسعه یافت و این مناطق تحت تسلط و حاکمیت طالبان قرار گرفت و تعداد زیادی از مردم بی گناه این مناطق بیرحمانه به شهادت رسیدند، عده زیادی از باشندگان این ولایات بالخصوص پیراون شیعه دوازده امامی و شیعه های مذهب اسماعیلی، خانه و کاشنه های شان را ترک و به کشور های ایران و پاکستان فرار و پناهنده

گردیدند. قابل ذکر است قتل و کشتار بیرحمانه طالبان در برج اسد ۱۳۷۷ خورشیدی در مزار شریف چنان وحشیانه بود، قراریکه بعداً صورت تلفات از طریق یکی از رسانه ها ارایه گردید تعداد کشته شدگان ۴۰۰۰۰ چهل هزار نفر ارقام یافته بود.

ولی بنده با وجود این همه وحشت و کشتار مردم بی گناه در شهر مزار شریف، پابند حاضری جمع نمازگذاران بوده به مسجد رفت و آمد میکردم و خانه و کاشانه ام را ترک نکردم و ناظر اوضاع کشور و به امید آن بودم که شاید طالبان بعد از تسلط یافتن کامل بر سمت شمال، شیوه خصمانه و ددمنشانه شان را تغییر داده در اجرای اوامر و حکومت داری شان، مناسبات انسانی و اجراءات عدالت اسلامی واقعی خواهند نمود، اما در طول مدت یک سال مشاهده گردید که در خصلت درنده خویی این درندگان وحشی کوچکترین تغییراتی به میان نیامد و باشندگان شهر مزار شریف و نواحی و مربوطات آن را به عناوین مختلف دستگیر و تحت شکنجه قرار میدادند و تعدادی را ظالمانه تیرباران می نمودند.

اینجا بود که محیط زندگی بر شهروندان مزار شریف اختناق آور و عرصه زندگی بر من و خانواده ام تنگ گردید و از بیم آنکه خودم و یکی از فرزندانم روزی به بهانه غیر واقعی مورد تیررس این وحشیان قرار نگیریم، فرار را برقرار ترجیح داده، به تاریخ ۴-۸-۱۳۷۸ خورشیدی با تعدادی از همدیاران شغنائی ام خانه و کاشانه و دیار فیض بار مولاعلی را ترک و با خانواده ام، با تحمل رنج و مشکلات سفر از طریق بندر تورخم وارد شهر پشاور و از آنجا به کمک های بی دریغ ادارات پیشوای بزرگ اسماعیلیان جهان نور مولانا شاکریم الحسینی به شهر کراچی پاکستان انتقال گردیدیم و در آنجا نیز بدون مواجه شدن به کوچکترین مشکلات، توسط مؤظفین ادارات امامتی اولاً به منطقه "امین آباد" و بعد از مدتی به منطقه "لس بیله" انتقال و در یکی از خانه های مناسب جابجا گردیدیم.

در طول چند ماه و یا چند سالی که در این محل زندگی کردم با برادران قوم هزاره و پسران شان که در مکاتب مربوط حاضر امام رهبر دلسوز و مهربان اسماعیلیان درس و تعلیم آموزش میدیدند آشنایی پیدا کردم و روزی پارچه شعری را که در شهر کراچی تحت عنوان "بی نان وطن" تازه سروده بودم به دست یکی از این شاگردان قرار گرفت و با تکثیر نمودن این پارچه شعر توسط شاگردان قوم هزاره بلاخره این پارچه شعر توسط یکی از شاگردان مکتب مترویل که مرحوم فرامرز تیمار در آنجا زندگی میکرد و در این مکتب به صفت آموزگار تدریس مینمود به دسترس آن قرار گرفت و اولین باری بود که با نام و اثر شعری ام آشنایی پیدا کرد که کنون پارچه شعر متذکره غرض مطالعه ادب دوستان تقدیم میگردد.

### بی نان وطن

لاله ها روییده اند در دشت و دامان و طن  
داغ ها دارند در دل چون شهیدان و طن  
جوش گل ها کرده رنگین دامن صحرا و دشت

بسکه سیراب است زمین از خون انسان وطن  
در بهار دیگران دل ها شگو فان است چو گل  
چون انار است پر ز خون دل در بهاران وطن  
سال ها است خون مردم می‌رود چون آب جوی  
لیک کس یکدم نشد در فکر در مان وطن  
دشمنان ما بصد نیرنگ خود در این وطن  
آتش افروختند بدست اهل نا دان و طن  
قاتلان خود پرست و حاکمان دد منش  
زنده اندر خاک کردند بس جوانان وطن  
جنگ ها کردند بهر قدرت و جا ه و مقام  
زیر و رو کردند یکسر قصر و ایوان وطن  
در میان شعله های آتش بمبارد مان  
سوختند خیل جوان و پیر و طفلان و طن  
بسکه دزدان هر طرف بر شهر آوردند هجوم  
شد چپاول مال هندو و مسلمان وطن  
از چپاول شد بنا هر کاخ با نقش و نگار  
کس نگفت جان داد اندر کوچه بی نان و طن  
نیست جای شکوه از شیر و پلنگ ملک غیر  
چون دریدند رمه را فی الجمله گر گان وطن  
در هجوم طالبان بر کابل و بر پایتخت  
همچو روباه بیشه پالید هر قو ماندان وطن  
تحت امر سندی و پنجا بی و اهل عرب  
بهر کشتار آمدند خیل اجیران و طن  
همچو گوسفند ذبح کردند آدمی را طالبان  
طالبان را بود اینسان عید قربان وطن  
قطع کردند دست ها و بسته کردند بر درخت  
غیر حق گفتند این ها اند دزدان وطن  
شد به یغما هستی و گفتند بیت المال بود  
فن دزدی را ببین با مکر شیطان و طن  
توپ و تانک و راکت و ها وان و مرمی و تفنگ  
گشت هر یک نافذ و قانون دوران و طن  
جهل و جنگ و قتل و غارت شد اصول مد رسه  
علم و دانش رفته یکسر از دبستان وطن  
بی سواد و بی هنر با زور بر مسند نشست  
هر طرف آواره گشتند اهل عرفان وطن

رشوه ی کلداری و دالر شد به جای پول ما  
پس چسان اجرا شود کار غریبان و طن  
هر کی آمد دست خود در خون مردم شست و رفت  
چون کند این ملت و خلق پریشان وطن  
در قطار کاروانم هست منزل پیشرفت  
لیک نتوانیم به پیش از دست دزدان و طن  
عشق میهن ای ظهوری آتش سو زنده است  
زین سبب سوزم به یاد کوهساران وطن

۱۳۸۱-۴-۲۵، کراچی- پاکستان

بعد از آشنایی مرحوم تیمار با اثر شعری و نامم، زمانی که به اساس فرمان و هدایت دلسوزانه پیشوای بزرگ اسماعیلیان جهان، که فرزندان مهاجرین اسماعیلی افغانی در شهرهای پاکستان باید علاوه از آموزش پروگرام های درسی پاکستان، مضامین درسی مکاتب ابتدایی و متوسطه افغانستان توسط معلمین و افراد تحصیل یافته افغانی تدریس گردد.

همان بود که بعد از تهیه کتاب های مورد نیاز توسط مسئولین این بخش باتعین و تقرر استادان مضامین مکاتب مربوطه، باتعین اوقات درسی خارج از پروگرام های درسی مکاتب پاکستانی، برای فرزندان مهاجرین اسماعیلی افغانستانی آغاز به تدریس نمودند.

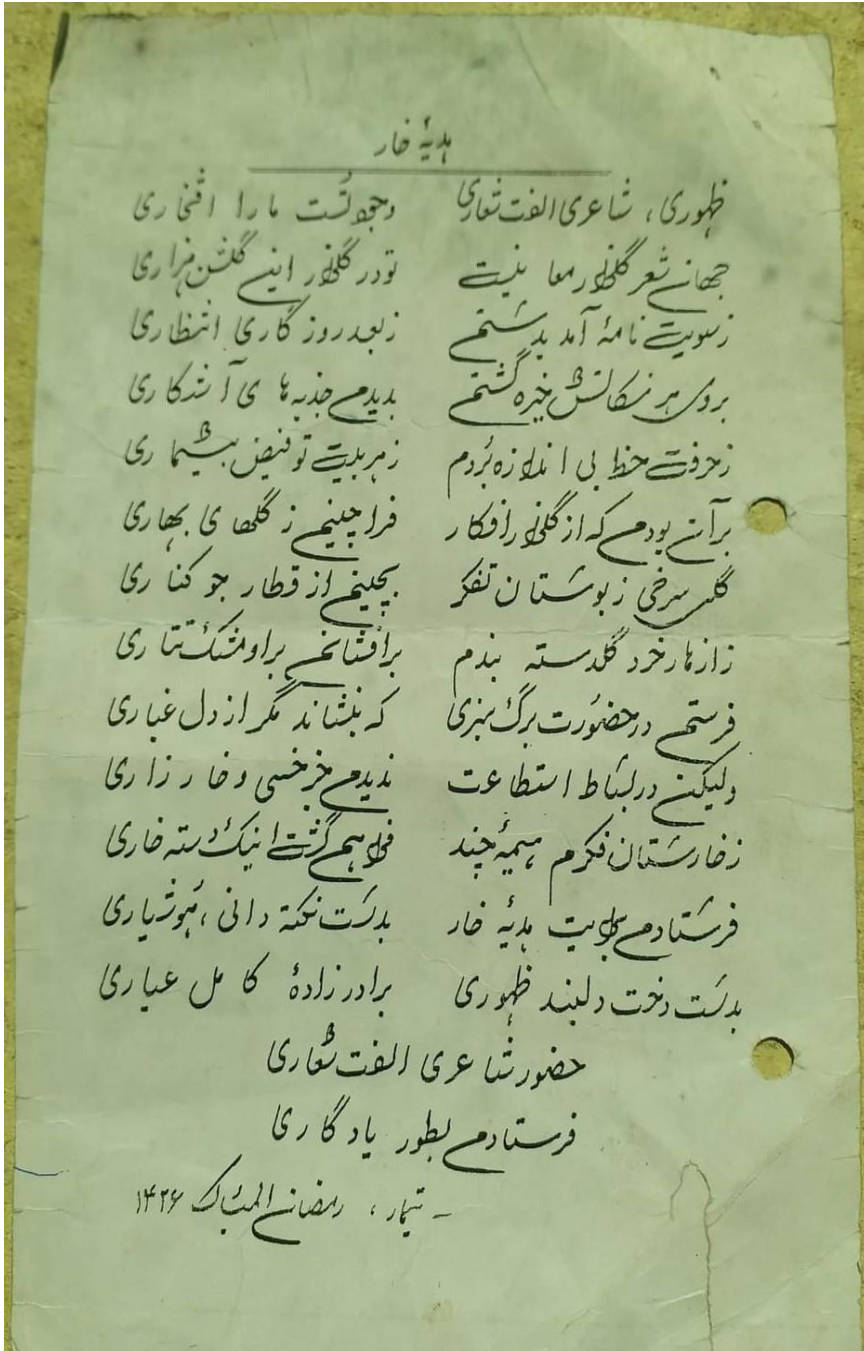
اینجا بود بنده نیز که در مکاتب افغانستان الی صنف دوازدهم تحصیل نموده خط خوانی را یاد گرفته بودم، توسط مسئولین اداره بخش آموزش دروس مکاتب افغانستان در پاکستان به صفت معلم تعیین و توظیف گردیده در یکی از صنف های دوم مکتب لس بیله آغاز به تدریس نمودم.

در هنگام تدریس مدت کوتاه وظیفه داری ام و اوقات راپوردهی و بازدید معلمین مکاتب از همدیگر بود، که در منطقه مترویل من و مرحوم فرامرز تیمار چندبار باهم ملاقات و هم صحبت گردیده با تقدیم نمودن و ارسال و مرسل اشعار خویش باهمدیگر بر آشنایی و دوستی ما افزود گردید، ولی دیری نگذشت که بنده در اثر جار و جنجال و غالمغال شاگردان، بنا بر نداشتن حوصله بعد از سه ماه استعفی و مکتب راترک نمودم، اما یکی از دخترانم که در یکی از مکاتب این ادارات به صفت معلم ایفای وظیفه می نمود، روزی در اوقات راپوردهی معلمین با مرحوم تیمار معرفی میشود و شاعر موصوف پارچه شعری را که تحت عنوان دسته خار نزدش موجود بوده برایش تقدیم و برایش گسیل نمود که هر چند ادب دوستان عزیز باهمگانی نمودن آن در دنیای مجازی توسط محترم ثابتی صاحب مطالعه نموده اند اما با آنهم لزوماً آنرا غرض مطالعه ادب دوستان تقدیم می نمایم.

شعر از محترم فرامرز تیمار از ولسوالی شیبیر ولایت با میان:

دسته خار

ظهوری شاعر الفت شعاری  
وجود تست ما را افتخاری  
بدخشان کوچه باغ شهر شعر است  
تو در وی عند لیبی و هزاری  
ز سویت نامه ی آمد بدستم  
ز بعد روز گاری انتظاری  
بروی هر نکات خیره گشتم  
بدیدم جزبه های آشکاری  
ز حرفت حظ بی اندازه بردم  
ز هر بیت تو فیض بی شماری  
بر آن بودم که از گلهای افکار  
فرا چینم ز گلهای بهاری  
گل سرخی ز بوستان تفکر  
بچینم از قطار جو کناری  
ز ازهار خرد گلدسته بندم  
بر افشانم بر او مشک تتری  
فرستم در حضورت برگ سبزی  
که بنشانند مگر از دل غباری  
و لیکن در بساط استطاعت  
ندیدم جز خسی و خار زاری  
ز خارستان فکرم هیمه ی چند  
فراهم گشت اینک دسته خاری  
فرستادم برایت دسته ی خار  
بدست نکته دانی هو شیاری  
بدست دخت دلبندی بدخشی  
برادرزاده ی کامل عیاری  
حضور شاعر الفت شعاری  
فرستادم بطور یادگاری



۸-۱۳۸۴، مترو ویل، کراچی - پاکستان

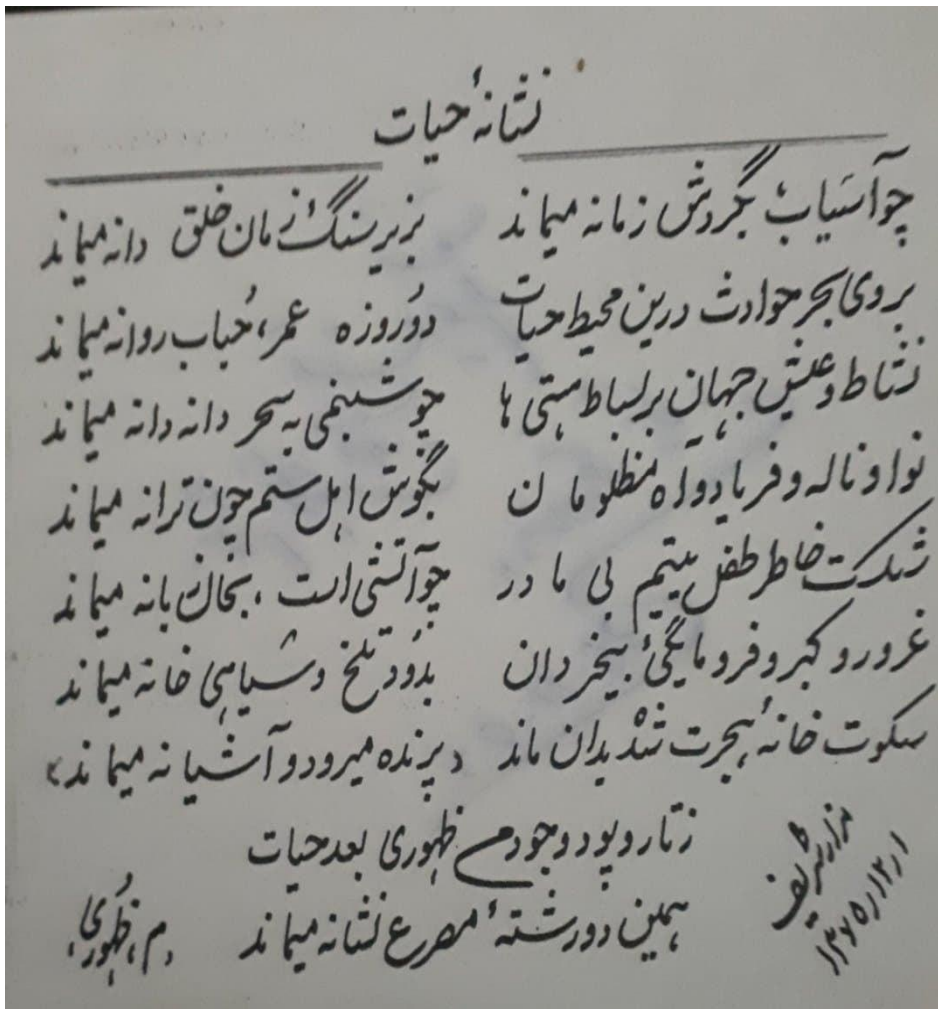
قابل تذکر میدانم که این شاعر توانا و خوش قریحه با حسن نیت و ارادت دوستی و برادرانه ای که با من داشته تمام لطف و مهربانی هایش را در چوکات این پارچه شعر ترسیم و گنجانیده با بسی بزرگوارانه بدست دختر عزیزم برایم گسیل داشتند که مملو از جذبه های موعدت بیدریغ بود که در نتیجه جذبه های این پارچه شعر احساساتم را برانگیخت و نسیم طبع شاعری ام در فضای دماغ و افکارم وزیدن گرفت و به پاس احترام و اخلاصی که با من داشته اند توانستم پارچه شعری را که از طبع محدود من تراوش نمود برای تیمار بزرگوار ارسال نمودم تا آنرا در کنار پارچه شعر دسته خار قرار دهد تا یادگاری از دوستی دوران مهاجرت ما برای ادب دوستان حال و آینده باشد که ذیلاً برای ادب دوستان تقدیم میگردد.

### چند دسته گل

ای نسیم طبع من باز آ چو باد نو بهار  
گرچه پاییز است و با شد فصل پر گرد و غبار  
اندرین فصلی که شد تاراج گلزار و به گوش  
جز نوای زاغ ناید، ناله و صوت هزار  
باغبان پیرهم با چهره ی پر چین چین  
بسته رخت و رفته از باغ و کنار جو ییبار  
مشکل است از بحر بیضا تُر و مروارید شعر  
همچو من آورد بکف با قلب پر خون و فگار  
کن مدد ای بخت و مرغ طبع من آزاد کن  
تا کند پرواز در هر گلشن و هر کوهسار  
در ادبگاه ادیبان نیست جرئت پا نهم  
زانکه نایم در قطار این ادیبان در شمار  
لیک " تیمار " آن ادیب نکته دان با شعر بکر  
جذبه ها آورد و مارا کرد یکدم بی قرار  
بسته است چند دسته گل از گلشن شعر و ادب  
از برایم هدیه کرده با بسی عز و وقار  
گرچه بفرستاده بهرم هدیه ی یک دسته خار  
چون گرفتم غنچه ها بودند و هر یک عطر دار  
حیف باشد نام این گلدسته های پر ز عطر  
در گلستان ادب با شد همین یکدسته خار  
گرچه خار است همنشین گل، ولی در فطرتش  
زیر پای است هیمة وار و در نظر ها است خوار  
همچنان گلزار فکرش با همان طبع روان  
خوانده خارستان فکر و کرده حاصل دسته خار  
در بهاران دامن دشت و دمن پر گل شود  
لیک کی روید گیاهی در زمین شوره زار

طبع تیمار است با دریای فکرش موج خیز  
 زین سبب سفته گهر های ادب چون گوشوار  
 در عذوبت کیف اشعارش بود همچون شکر  
 زانکه خواندم شعر و اشعارش مکرر بار بار  
 از گلستان ادب چیدم کنون چند دسته گل  
 میگذارم یاد گاری در کنار دسته خار  
 کرد گل چینی ظهوری از سر هر شاخ گل  
 میبرد "تیمار" را و میکند بر وی نثار

۱۴-۸-۱۳۸۴، لسبیلہ کراچی- پاکستان



در پایان پارچه شعر فوق  
 قابل ذکر میدانم چند پارچه  
 شعری را که از آثار خود  
 غرض مطالعه برایش  
 تقدیم نموده بودم یکی از  
 این پارچه های شعرم را  
 تحت عنوان "نشانه حیات"  
 با خط زیبایی تحریر و  
 طور یادگاری برایم  
 ارسال داشتند که قبلاً  
 توسط انجمن شاعران  
 جوان شغنان در صفحات  
 مجازی به نشر رسیده به  
 مطالعه خوانندگان عزیز  
 قرار گرفته است، ولی  
 باز هم ترجیح میدهم  
 در پایان این نوشته هایم  
 آنرا غرض ملاحظه  
 دوستان تقدیم نمایم.

مرحوم فرامرز تیمار علاوه از این که شاعر توانا و با استعداد بود خطاط ورزیده و خوش نویسی نیز بود، همچنان قابل تذکر میدانم این شاعر شیرین کلام بخشی از پارچه ها اشعارش را که در کراچی برایم تقدیم و یا کسبیل نموده بود تا کنون در بین اوراق کتابهایم موجود میباشد. البته با مساعد شدن وقت به مطالعه خوانندگان گرانقدر تقدیم خواهد گردید.